

## مبانی فلسفی - کلامی حقوق بشر در ادیان<sup>۱</sup>

دکتر محمد ابراهیمی وریانی

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی

### چکیده :

نگارنده مقاله بر این عقیده است که مکاتب و نظام‌های عقیدتی و ادیان الهی، علی‌رغم آن‌که به لحاظ بنیانی و تئوریک حیطة مباحث مربوط به انسان را به گونه‌ای طرح کرده‌اند که حقوق انسان‌بماهوانسان را مد نظر قرار می‌دهد، اما پیروان این ادیان به هنگام عمل، راهی را در پیش گرفته‌اند که گاه در جهت کاملاً مغایر با آنچه صاحبان اصلی آن مکاتب بیان داشته‌اند نتیجه می‌دهد. آنان عقاید و علقه‌های دینی خود را به جای آن که در جهت تأمین حقوق هم‌نوعان به کار گیرند، دستاویزی قرار داده‌اند تا حقوق انسان‌های دیگر را پایمال نمایند و هرگونه تبعیض، حق‌کشی، نسل‌کشی و... را به نام دین علیه آن‌ها روا دارند؛ چنان‌که علی‌رغم همه زحماتی که بانیان این ادیان بر خود هموار کرده‌اند، پس از وفات آنان، پیروانشان به راهی می‌روند که به جایی بس دورتر از آنچه این آیین‌ها به خاطر آن ظهور کرده‌اند منتهی می‌شود.

جامعه اسلامی نیز مانند دیگر ملل، پس از وفات پیامبر بزرگ اسلام (ص) دچار تنگ‌نظری مذهبی و ملی شده اما گسترش و عمق تعالیم اسلام در این زمینه از بروز افراط‌کاری‌های دیگر ملل جلوگیری کرده است.

نظر به این امر، نوشتار حاضر ضمن بررسی بینش این مکاتب در مورد انسان و کرامات الهی او و آشکار ساختن این که همه این ادیان درباره انسان

نظری والا ابراز داشته‌اند، راههای تقریب بنیان‌های عقیدتی در دنیای حاضر را در بطن متون این مکاتب جستجوی می‌کند.

xxx

همه نظام‌های حقوقی - اعم از مکاتب الهی یا غیرالهی - در صدد هستند منافع و نیازهای مردمی را تامین کنند که در طرف یا در مجموعه آنها قرار می‌گیرند و یا به عبارتی، معتقدان و یا طرفداران آنها می‌باشند؛ بنابراین همه تلاش این نظام‌ها و مکاتب را نمی‌توان کوشش برای تامین حقوق بشر نامید؛ چون در واقع فقط بخش یا گروهی از بشریت را نمایندگی می‌کنند نه همه آنها را؛ لذا هر قدر هم پیروان یک آیین با یکدیگر پیوستگی، دوستی و اخوت داشته و در صدد دفاع از یکدیگر باشند و سعی کنند امتیازات بیشتری را برای هم‌کیشان خود کسب کنند، این وضعیت را نمی‌توان در راستای تامین حقوق بشر دانست بلکه باید گفت حمایت افراد یک نژاد یا منطقه جغرافیایی و یا اهل یک زبان و... از یکدیگر، از تلاش برای تامین حقوق انسان‌بماهوانسان به دور است. حمایت متقابل پیروان یک دین از یکدیگر، به معنای حمایت دینی؛ و حمایت افراد یک نژاد از یکدیگر، به معنای حمایت نژادی یا ملی و... می‌باشد و هیچ یک از این گونه انسان‌دوستی‌ها - هر چند اگر از افراط و تفریط به دور باشد، در نوع خود پسندیده و ارزشمند خواهد بود - اما هرگز تحت عنوان ارزشمند حقوق بشر نمی‌گنجد؛ زیرا حقوق بشر یا حقوق انسان، حقوق و امتیازاتی است که یک یا چند نظام حقوقی برای انسان‌بماهوانسان بدون هیچ‌گونه قیدی اعم از دینی، حقوقی، ملی، کشوری و... در نظر می‌گیرد؛ به دیگر سخن، هرگاه پذیرفته شد که هر فرد انسان، خواه شرقی، خواه غربی، خواه خداپرست، خواه عرب، خواه عجم، خواه سفید و خواه سیاه،

متعلق به هر کشور یا زبان، از حقوق و امتیازاتی برخوردار است که الزاماً باید مورد احترام قرار گیرد و جامعه جهانی در تأمین آن حقوق و امتیازات باید به‌طور جدی کوشا باشد، این دیدگاه را مبین طرفداری از حقوق بشر خواهیم دانست و عنوان زیننده انسان‌دوستی را برای آن به کار خواهیم برد.

خداوند جهان‌آفرین و همه پیامبران او، مردم را به عشق به یکدیگر و دوری از دشمنی‌ها و بی‌وفایی‌ها دعوت فرموده‌اند اما متأسفانه این حقیقت در مقاطعی از تاریخ برای افراد بسیاری، اعم از فاضل و عامی، قابل فهم نبود و در عصر حاضر نیز با همه تأکید جامعه جهانی بر لایحه جهانی حقوق بشر، در بسیاری موارد ناهماهنگی‌هایی مشاهده می‌شود که حاکی از عدم اعتقاد به این شعار الهی می‌باشد. علی(ع) در نامه همیشه‌جاویدش به مالک اشتر نخعی، سردار دلاور خویش، نگاشته است:

واشعر قلبك الرحمة للرعية والمحبة لهم و الطف بهم و لا تكونن عليهم سبعا ضارياً  
تغتنم اكلهم فانهم صنفان اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق... (نهج البلاغه،  
نامه ۵۳): ای مالک! تو باید عشق به مردمی را که در قلمرو تو زندگی می‌کنند، در صفحه  
دلت نقش نمایی و دل را سراپرده محبت آنان قرار دهی و همیشه با آنان لطف و احسان  
نمایی. مبادا که مانند گرگ درنده به جان آنان افتاده و غارتگری از آنان و بلعیدن منافع  
آنها را غنیمت شماری؛ چه، همه آنان که در قلمرو حکومتی تو زندگی می‌کنند، از دو  
حال خارج نیستند: یا برادر دینی تو هستند و یا همچون خود تو انسانند.

سخن گهربار علی(ع) گرچه خطاب به حاکم و فرمانداری از مسلمانان، و  
دستوری است مبنی بر چگونگی برخورد او با شهروندان کشور اسلامی، ولی  
معیار و فلسفه صدور این فرمان همه شهروندان و غیرشهروندان را شامل می‌شود؛

زیرا در حقیقت مردم جهان نیز از این دو عنوان خارج نیستند؛ یا مسلمانند یا غیرمسلمان، و به هر حال انسانند.

علی(ع) به مالک اشتر نمی‌گوید فقط به مسلمانان خدمت کن، بلکه می‌فرماید به همه شهروندان، به حکم این‌که انسان هستند، عشق بورز و تمام عمر و همه امکانات خود را در مسیر سعادت آنان به کار گیر. پس در منطق علی(ع) انسان‌ها نه دشمن همدیگر بلکه محبوب و معشوق یکدیگرند و در نتیجه بایسته است که همگان به یکدیگر عشق ورزند و با تعاون و همکاری موانع مادی و معنوی را از سر راه سعادت انسان‌ها برطرف نموده، جامعه‌ای جهانی توأم با رحمت و رأفت را به وجود آورند.

نه تنها منشور جهانی علی(ع) هنوز پس از گذشت چهارده قرن از زمان صدورش، برتری روشنی را برای خود بر هر متن قدیم یا جدید در زمینه حقوق بشر حفظ کرده بلکه مکتب الهی اسلام نیز - که علی(ع) خود افتخار پیروی از آن را دارد - همه ملت‌ها را در همه ادوار تاریخ به دوری از دشمنی‌ها و ایجاد دوستی‌ها دعوت فرموده و نه تنها کشتن هر انسان بی‌گناهی را جرم دانسته بلکه سلب امنیت او را نیز به عنوان بزرگترین جرم و جنایت محکوم نموده است. قرآن کریم کشتن یک انسان و یا سلب امنیت او را با نسل‌کشی و نابودی همه انسان‌ها برابر می‌داند و باصراحت تمام اعلام می‌دارد که این فرمان اختصاص به شریعت آسمانی قرآن ندارد بلکه سرلوحه کار تمام انبیاء الهی است:

من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعاً و من احياها فکانما احیاناً الناس جميعاً (مائده / ۳۲): از این رو بر بنی اسرائیل فرمان دادیم که هر کس جانی را به خطر اندازد و یا آرامش را از انسانی سلب نماید، گناه او همانند گناه کسی خواهد بود که همه انسان‌ها را نابود ساخته

باشد؛ چنان‌که اگر جانی را از خطر برهاند و نفسی را زنده نماید، ثواب و ارزش آن همانند این خواهد بود که همه بشریت را از خطر رهانیده باشد.

این گفتار که بلیغ‌تر و فصیح‌تر از آن در عالم وجود در هیچ نامه دینی و یا غیردینی به چشم نمی‌خورد، نفس و جان هر انسان را واجد این همه ارزش معرفی می‌کند و کمترین قیدی برای آن از قبیل دین، مذهب، ملیت، زبان، فرهنگ و... نیآورده است.

این پیام و بسیاری پیام‌های مشابه دیگر که در متن قرآن کریم و احادیث اسلامی از پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت پاک او (علیهم‌السلام) دیده می‌شود، به تدریج بشریت را به یکدیگر نزدیک و نزدیک‌تر کرد و سرانجام توانست دیگر ملل را نیز شیفته اسلام و فرهنگ قرآن نموده، سرانجام گروه پروتستان را به تلاش برای تدوین لایحه جهانی حقوق بشر و... وا دارد.

به جرأت می‌توان گفت: گرچه همه مکاتب الهی در این شعار با یکدیگر مشترکند و تمام ادیان الهی و غیرالهی به مقام والای انسانیت اعتراف دارند، ولی عالیت‌ترین نظریه در مورد انسان و حقوق او متعلق به اسلام است و هیچ آیین الهی و یا غیرالهی دیگری چنین دیدگاهی را، به این شفافیت و همه‌شمولی که در اسلام ذکر شده، عرضه ننموده است. موضع شفاف و قاطع اسلام درباره انسان و کرامت او، سرانجام، دیگر ملل را نیز به اعتراف به این حقوق انسان واداشت؛ چنان‌که اروپای عصر حاضر که خود به عنوان مبدع و مؤسس حقوق بشر و تدوین لایحه جهانی و حقوق شهروند شناخته شده است، در زمینه ارزشهای بی‌شماری از جمله در مسائل مربوط به حقوق انسان و آزادیهای عقیدتی و اجتماعی دنباله‌رو و متأثر از تفکر اسلام بوده و این واقعیتی است که بسیاری از

دانشمندان اروپایی نیز به آن تصریح دارند. ولتر، از دانشمندان معروف و تاثیرگذار در انقلاب کبیر فرانسه، می‌گوید:

تمام ادیان و مذاهب روی زمین به همین طریق با عوام‌فریبی و زبان‌بازی رواج یافته‌اند جز شریعت محمد(ص) که از میان همه ساخته‌های دست بشر تنها دین خدایی به نظر می‌رسد. دین اسلام وجود خود را به فتوحات و جوانمردی‌های بنیانگذارش مدیون است، در صورتی‌که مسیحیان با کمک شمشیر و تل آتش آیین خود را بر دیگران تحمیل می‌کنند. ای‌کاش تمام ملت‌های اروپا روش ترکان مسلمان را سرمشق قرار می‌دادند.

(اسلام از دیدگاه ولتر، ص ۹۷)

وقتی از حقوق بشر صحبت می‌کنیم، منظور امتیازاتی است که به انسان‌بماهوانسان بی‌هیچ‌قید و شرطی تعلق می‌گیرد و قیودی مانند هم‌نژادی، هم‌زبانی، هم‌مسلکی، هم‌وطنی و هم‌بستگی سبی و نسبی و... در آن مطرح نیست، بلکه هر انسانی به حکم انسان‌بودن دارای حقوقی غیرقابل‌نقض می‌باشد که باید از جانب همگان مراعات گردد.

بدون تردید هر موضعی که یک مکتب یا آیین در خصوص حقوق بشر اتخاذ می‌کند، قبل از هرچیز با دیدگاه و رویکرد آن مکتب به شخصیت انسان و استعدادها و اهداف او در اصل آفرینش ارتباط دارد. هیچ مکتبی نمی‌تواند بی‌آنکه ابتدا تعریف خود از انسان را مشخص کند، از حقوق او سخن گوید؛ کما‌آنکه انسان‌شناسی نیز خود، بدون هستی‌شناسی راه به‌جایی نمی‌برد.

خوشبختانه همه ادیان الهی و غیرالهی در خصوص ارجمندی شخصیت و مقام انسان و استثنایی‌بودن این موجود در نظام هستی اتفاق‌نظر دارند اما متأسفانه در مقام عمل، اکثر این مکاتب و ادیان به انحصارگرایی‌ها، گروه‌گرایی‌ها، تعصبات غلط ناسیونالیستی و قوم و قبیله‌گرایی دچار شده‌اند؛ چنان‌که مفسران آنها در

بسیاری موارد حتی ادیان الهی را به تناسب اغراض قومی و ملی تفسیر نموده‌اند و همه مزایا و افتخارات آن دین را به قوم خاصی منسوب، و دیگر اقوام و ملل را از آن بی‌بهره دانسته‌اند و حتی بعضاً با چنین دستاویزهایی خود را برتر از دیگران دانسته، افراد خارج از مجموعه منتسب به خود را تحقیر و خوار شمرده‌اند. همین انحراف عقیدتی و فکری همواره منشأ ظلم و ستم گروهی از انسانها بر گروههای دیگر بوده است. جالب آن‌که همه این انحرافات، تفسیرها، خودبرتربینی‌ها و ظلم‌ها در شرایطی شکل می‌گیرد که خود آن دینی که مورد استناد آن‌ها می‌باشد، انسان‌بماهوانسان را ارجمند و عصاره خلقت و احیاناً گل سرسبد مخلوقات می‌داند.

لذا در ادامه این بررسی، ابتدا سعی خواهد شد که دیدگاه ادیان الهی و غیرالهی درباره انسان و مقام ارجمند او مورد بررسی قرار گیرد و سپس به عوامل درگیری اقوام و ملل مختلف با یکدیگر و پایمال شدن حقوق برخی انسان‌ها توسط بعضی دیگر و طبعاً تسری ضرر و زیان آن به همه انسان‌ها اشاره خواهد شد و سرانجام راهکار خروج از این بن‌بست و تشکیل جامعه‌ای جهانی که همه افراد و اعضای آن انسان‌ها را دوست و در خدمت یکدیگر بدانند تبیین خواهد گردید.

### عدالتخواهی همه انبیا و شرایع الهی

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط... (حدید/۲۵): به حقیقت ما همه پیامبران خویش را همراه با معجزات فرستادیم و با آنان کتاب شریعت و قانون را فرود فرستادیم [صرفاً بدان جهت] که مردم عدل و قسط را در رابطه با یکدیگر به کار گیرند.

همان‌گونه که به این آیه کریمه و بسیاری آیات دیگر می‌توان استناد جست، خداوند متعال هدف مهم از ارسال پیامبران خویش را اقامه عدل در جامعه بشری

دانسته و همه آنان برای تحقق این معنا تلاش و کوشش جدی داشته‌اند. زیباتر آن‌که این هدف به یک مکتب خاص الهی اختصاص ندارد، بلکه به صراحت هرچه تمامتر قرآن کریم آن را سرلوحه برنامه همه پیامبران معرفی کرده است. اما شگفت آن‌که وقتی به تاریخ بشر می‌نگریم، علی‌رغم همه سعی و تلاش پیامبران و اولیای الهی برای نابودی ظلم و ستم، همواره بی‌عدالتی‌ها و ناهنجاری‌ها گریبانگیر نسل بشر بوده و متأسفانه گاه پیروان ادیان الهی در این انحراف حتی از دیگران گوی سبقت را ربوده و عجیب‌تر آن‌که نسبت به خداپرستان ظلم بیشتری را روا داشته‌اند.

پرواضح است که این ستمگری‌ها و ناسپاسی‌ها همیشه با علم و عمد همراه نبوده، بلکه با اطمینان می‌توان گفت این امر بیش‌ازهرچیز معلول تفسیرهای غلطی بوده است که پیروان ادیان الهی پس از درگذشت پیامبران از مکتب آنها برداشت نموده‌اند و احیاناً با قصد تقرب به جان یکدیگر و یا به جان دیگران افتاده و به تصور این‌که کاری صحیح انجام می‌دهند به ننگ‌آفرینی دست یازیده‌اند.

از این نظر، به عقیده نویسنده، اصلاح‌گران و ستم‌ستیزان جامعه بشر بهتر است قبل‌ازهرچیز به متون اصیل دینی خویش بازگشته و با تفسیر صحیح این منابع پیروان هر آیین را به نیکی و احسان با همکیشان و هم‌نوعان خویش دعوت نمایند؛ چه، عمل انعکاس عقیده است و بینش صحیح روش نیکو را نیز به دنبال دارد.

خوشبختانه نه‌تنها در قرآن بلکه در دیگر مکاتب آسمانی نیز عبارات و آیات فراوانی که از لزوم تعاون و همکاری همه انسان‌ها با یکدیگر حکایت داشته باشد، هنوز هم موجود است و می‌توان از وجود آن‌ها در جهت ایجاد دوستی و



صمیمیت در میان همه انسان‌ها بهره برد. به قطع، اگر به مکتب الهی و تعالیم پیامبران بزرگ بازگردیم، به خوبی درخواهیم یافت که خدا انسان‌ها را به عشق‌ورزی به یکدیگر فراخوانده و برای رفع اختلافات فیما بین جز برهان و موعظه و جدال نیکو پیشنهاد فرموده است:

ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین (نحل/۱۲۵): به راه پروردگار خودت از طریق برهان و پند مشفقانه و جدال به روش نیکو دعوت نمای و بدان که پروردگار تو خود آگاهتر است به این که چه کسی از راه او منحرف و چه کسی هدایت یافته است. [پس وظیفه تو جز گفتگو و خیرخواهی نیست].

اما متأسفانه در بسیاری از موارد پویندگان راه پیامبران دچار اشتباه شده و با تقسیم بشر به «به‌دین و بددین» و «مؤمن و کافر» بیشترین بخش از انسان‌ها را به اتهام دشمنی با خدا از دیگران جدا کرده و جنگ و ستیز با آنان را مایه خوشنودی حق تعالی دانسته‌اند و از این طریق، به جای اصلاح، مرتکب فساد شده‌اند؛ «و یفسدون فی الارض و یحسبون انهم یحسنون صنعا» و بدتر آنکه نه تنها پاره‌ای از پیروان ادیان الهی مخالفان عقیدتی خویش را دشمن و فاقد حقوق دانسته‌اند بلکه احیاناً به مشکل خود برتری آلوده شده و مخالفان را فاقد ارزش انسانی نیز معرفی کرده‌اند؛ چنان که قرآن کریم درباره گروهی از یهود و نصاری چنین حکایت فرموده است:

و قالت اليهود و النصاری نحن ابناء الله و احباؤه قل فلم یعذبکم بذنوبکم بل انتم بشر ممن خلق یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله ملک السموات و الارض و ما بینهما و الیه المصیر (مائده / ۱۸): یهودیان و مسیحیان بر این ادعا هستند که تنها ایشان پسران خدا و دوستان او هستند. به آن‌ها بگو پس چرا به خاطر گناهانتان مورد عذاب الهی قرار

می‌گیرید؟! نه چنین است بلکه شما نیز انسانی مانند همه انسانهایی هستید که خداوند خلق فرموده و مانند همگان مرهون اعمال نیک و بد خود هستید و خداوند است که (بدون تفاوت بین شما و دیگران) هر که را بخواهد می‌آمرزد و هر که را خواهد عذاب می‌کند و مالکیت آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است متعلق به خدا می‌باشد و همگان سرانجام به سوی او باز می‌گردند.

بنابراین انسانها از نظر انسانیت با هم برابرند و هیچ گروهی را بر گروه دیگر امتیازی نیست و هر امتیازی تنها در سایه عمل صالح از پیشگاه خداوند قابل تحصیل است و این امتیازها نیز در جهانی دیگر از جانب خداوند پاداش داده خواهد شد و اما در دنیا موجب برتری حقوقی و سیاسی و یا غیر آن نخواهد بود.

اما انسان بودن خود فضیلت ممتازی است که برتری بشر را بر همه موجودات و حتی بر فرشتگان الهی به دنبال دارد و اگر شروط انسان بودن به جای آورده شود، انسانها از نظر افتخار چیزی کم از فرشتگان نخواهند داشت.

برای وصول به جامعه‌ای که افراد آن به یکدیگر عشق بورزند و غمخوار هم بوده و درصدد حل مشکلات همگان برآیند، بهترین راه آن است که افراد آن جامعه، یکدیگر را درک نموده و به حکم انسان بودن همگان را واجد حقوق و امتیازاتی غیرقابل نقض بدانند و دولتها نیز برای وصول به این مرحله یکدیگر را یاری دهند.

خوشبختانه در حال حاضر جامعه بشری برای وصول به این مرحله علاقه لازم را از خود نشان می‌دهد؛ چنانکه قوانین و مقررات بین‌المللی و لوایحی مانند منشور ملل و لایحه جهانی حقوق بشر و... نیز همگی از این معنا حکایت دارند.

مسیحیت و یهودیت که تا گذشته نه‌چندان‌دور خود را قوم برتر و غیرقابل‌مقایسه با دیگران می‌دانستند، امروز لااقل در مقام ادعا اظهار می‌دارند که انسان‌بودن کافی است تا برای هر فردی حقوق لازم در نظر گرفته شود و این خود نویدی ارزشمند است که اصلاح‌گران را به آینده امیدوار می‌سازد.

یکی از متون و منابع ارزشمندی که می‌تواند عالیترین نقش را در تحقق جهانی بدون جنگ ایفا نماید و انسانها را به جای جنگ به صلحی جاوید واصل سازد، کتاب آسمانی قرآن و احادیث اسلامی است و لذا بحث خود در مورد مبانی حقوق بشر را از این کتاب عزیز آغاز می‌نماییم.

## انسان در قرآن

و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفه قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقديس لك قال اني اعلم ما لا تعلمون و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال انبئوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين... و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس... (بقره/۳۴-۳۰): به یادآور زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت که همانا می‌خواهم در زمین خلیفه‌ای قرار دهم. گفتند: آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که در آن فساد کند و خون ریزد، در حالی که ما تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم. خداوند فرمود: همانا من چیزی را می‌دانم که شما به آن وقوف ندارید و خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم داد و آن‌گاه آن اسماء را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود اگر شما در دعوی خود صادق هستید اسمی این‌ها را بگویید... و آن‌گاه که گفتیم به فرشتگان که آدم را سجده کنید سپس همه سجده کردند جز ابلیس...

در ادیان الهی از پاکترین موجودات به فرشتگان و ملائکه تعبیر شده و قرآن کریم نیز آنان را با جمله خبری «**لایعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یأمرون**» توصیف فرموده است. مولانا جلال الدین محمد بلخی می‌گوید:<sup>۲</sup>

در حدیث آمد که یزدان مجید	خلق عالم را سه گونه آفرید
یک گروه را جمله عقل و علم و جود	آن فرشته است و نداند جز سجود
نیست اندر عنصرش حرص و هوا	نور مطلق زنده از عشق خدا
یک گروه دیگر از دانش تهی	همچو حیوان از علف در فرهی
او نبیند جز که اصطبل و علف	از شقاوت غافلست و از شرف
و آن سوم هست آدمیزاد و بشر	از فرشته نیمی و نیمی ز خر
نیم خر خود مایل سفلی بود	نیم دیگر مایل علوی شود
تا کدما مین غالب آید در نبرد	زین دوگانه تا کدما مین برد نرد
از ملایک این بشر در آزمون	عقل اگر غالب شود پس شد فرون

(مولوی، دفتر چهارم/ ص ۳۶۱)

آیاتی که قبلاً ذکر آنها رفت، در قرآن کریم بیانگر برتری انسان بر فرشتگان الهی می‌باشند؛ به این معنا که انسان می‌تواند در صورت انجام وظیفه در پیشگاه خداوند از فرشتگان برتری یافته و به مرتبه مسجود ملائکه شدن نایل آید. روشن است که اعتراض فرشتگان به خلقت انسان و پاسخ خداوند به اعتراض آنان ناظر به خلقت شخص آدم ابوالبشر به عنوان یکی از پیامبران و اصفیاء الهی نبوده بلکه فرشتگان نوع بشر را مفسد و خونریز دانسته و در قیاس با خودشان خلقت انسان را دور از صواب تلقی می‌کردند و خداوند نیز با جمله «**انی اعلم ما لا تعلمون**» خطای آنان را در این برداشت عیان کرد و مقام بالقوه انسان را برتر از فرشتگان دانسته، همگان را مأمور به سجده در مقابل اولین فرد انسان نمود.

سجده فرشتگان در برابر انسان، خواه به معنای سجده شکر در پیشگاه خداوند باشد یا اعتراف به برتری انسان، یا قبله قرار دادن او و یا هر معنای دیگر، بیانگر آن است که موجود انسان از فرشته برتری داشته و می‌تواند از هر فرشته مقرب‌تری فزونی یابد و این برتری نه تنها برتری احتمالی نبوده، بلکه در جهان خارج تحقق قطعی نیز خواهد یافت؛ وگرنه جمله «انی اعلم ما لا تعلمون» در پاسخ به اعتراض فرشتگان و مأمور شدن آنان برای سجده در مقابل آدم صحیح نخواهد بود.<sup>۳</sup>

جالب این‌که خداوند برتری انسان بر فرشتگان را معلول برتری علمی او دانسته و این علم و آگاهی را نیز از جانب خداوند دریافت نموده و برتری علمی، خود، بالاترین فضیلت به شمار آمده و بیانگر استعدادی است که فرشتگان فاقد آن بوده‌اند و صلاحیت تلقی چنین دانشی را نداشته‌اند وگرنه می‌توانستند از خداوند تقاضا نمایند که آن دانش را به ایشان نیز عطا فرماید.

آیه فوق هنگامی که با آیات دیگر قرآن مانند آیه ۷۰ سوره اسراء و آیه ۷۲ سوره احزاب ضمیمه شود بیانگر مرتبه والاتری خواهد بود و آن همانا برتری انسان بر همه هستی ماسوی‌الله می‌باشد:

و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً (اسراء/۷۰): فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را بر خشکی و دریا مسلط ساختیم و از بهترین نعمت‌های خویش آنان را روزی دادیم و بر بیشترین آفریدگان برتری بخشیدیم.

بنابراین فرزند آدم و نوع بشر به اراده و ویژه الهی، محترم داشته شده تا بر سراسر جهان حکومت کند و از بهترین مواهب الهی تنعم یافته، برتری خویش را بر دیگر مخلوقات به اثبات رساند.

در آیه ۷۲ سوره احزاب خداوند به گونه‌ای واضحتر برتری انسان بر همه هستی را بیان داشته و او را دارای شهامت و عشقی می‌داند که همه دیگر مخلوقات فاقد آن هستند:

انا عرضنا الامانة على السموات و الارض و الجبال فأبين ان يحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً (احزاب/۷۲): ما امانت خویش را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم و همگی از پذیرش آن سر باز زدند و اظهار عجز نمودند جز انسان که این امانت را پذیرا شد و به حقیقت انسان در قبول این مسئولیت خطر کرد و خود را در معرض امتحان و آزمایشی عظیم قرار داد و برای پذیرش این مسئولیت از عقل خویش بهره نگرفت.

قابل توجه این که خداوند در قرآن کریم از خلقت همه هستی به خلقت آسمانها و زمین تعبیر می‌کند و در سوره هود که می‌فرماید: « هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام » (هود/۷)، درحقیقت مقصود او آفرینش همه هستی می‌باشد؛ و در آیه پیشین نیز همین تعبیر را به کار برده، مضافاً بر این که کوهها را نیز به عنوان مظهر مقاومت بر آسمانها و زمین افزوده و می‌فرماید: همه هستی از قبول امانت الهی سر باز زده و اظهار عجز نمودند و تنها موجودی که چنین مسئولیتی را پذیرا شد انسان بود.

جمله «انه كان ظلوماً جهولاً» را برخی مفسران به مذمت الهی از انسان تعبیر کرده‌اند - چه ظلوم و جهول مبالغه در ظلم و جهل را می‌رساند- اما درحقیقت این جمله نیز به نوعی در مدح انسان می‌باشد و حکایت از عشق الهی انسان به

خدا دارد؛ بدین معنای که انسان از میان همه موجودات تنها موجودی است که خداوند را عاشقانه می‌ستاید و عشق خداوند موجب شده است انسان برای قبول پیشنهاد او هیچ چون و چرای فلسفی و حسابگری مادی نداشته باشد و به چیزی جز رضای او نیندیشد و بگوید:

گر من و دلی فنا شویم چه باک  
غرض اندر میان سلامت اوست  
(حافظ)

انسان بسیاری از مسئولیت‌ها را بر اساس عقل نپذیرفته بلکه در بسیاری جاها عشق است که به او فرمان می‌دهد؛ چنان‌که پدر و مادر عاشقانه نسبت به فرزند خویش فداکاری می‌کنند و اصلاً چنین نیست که در پیش خود بسنجند در ازای این فداکاری چه چیزی از قبل این فرزند نصیب آن‌ها خواهد شد.

هر جا که پای عشق در میان می‌آید، عقل از سوی دیگر میدان را تهی می‌کند. پذیرش امانت الهی نیز معلول عشق الهی انسان به خدا بوده و چون عاشقانه قبول مسئولیت نمود، عقل و خرد را کنار گذاشت و خطر پذیرفت تا مقصود الهی حاصل آید و خواست خداوند بدون پاسخ نماند؛ هرچند خود انسان در این مسیر نابود گردد و یا گرفتار اضطراب و نگرانی‌های فراوان گردد.

لسان‌الغیب حافظ شیرازی در تلمیح به آیه فوق غزل معروف را سروده که می‌گوید:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند  
گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند  
آسمان بار امانت نتوانست کشید  
قرعه فال به نام من دیوانه زدند

یعنی انسان چیزی را پذیرفت که آسمان توانایی تحمل آن را نداشت و در قبول این مسئولیت عاقلانه عمل نکرد، بلکه از روی عشق بود که آن را پذیرفت و به

حکم آن‌که کافر عشق صنم گناه ندارد، عمل او در خور خدمت نبوده بلکه در خور مدح است.

حافظ در غزل دیگری می‌سراید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد      عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد  
جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق‌نداشت      عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد  
عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد      برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد  
مدعی خواست که آید به تماشاگاه      راز دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد  
در گفتار لسان‌الغیب فرشتگان فاقد عشق معرفی شده‌اند و تنها انسان است که عاشقانه خدا را می‌پرستد و همین عشق سرانجام او را به معشوق می‌رساند و فانی فی‌الله می‌نماید.

ملای رومی در دیوان مثنوی، برتری انسان بر همه کائنات را مبتنی بر صفت اختیار او دانسته، در دفتر ششم می‌گوید:

من که باشم چرخ با صد کاروبار      زین کمین فریاد کرد از اختیار  
کای خداوند کریم بردبار      ده امانم زین دو شاخه اختیار  
جذب یکراره صراط‌المستقیم      به ز دوراهه تردد ای کریم  
زین دو ره گرچه همه مقصد تویی      لیک خود جان‌کندن آمد این دویی  
این دو ره گرچه بجز تو عزم نیست      لیک هرگز رزم همچون بزم نیست  
در نبی بشنو بیانش از خدا      آیت اشفقن من ان یحملنها  
این تردد هست در دل چون دعا      کاین بود به یا که آن حالت مرا  
(مولوی، دفتر ششم)

همانگونه که ملاحظه می‌شود، مولانا ویژگی ممتاز انسان بر دیگر موجودات را در اختیار و در سر دوراهی بودن و تصمیم‌گیری آزاد می‌داند.



اختیار و آزادی گو اینکه ویژگی مهمی است، اما در قرآن کریم این صفت صرفاً به انسان اختصاص ندارد بلکه قرآن معشر جن و انس - هر دو - را مکلف می‌داند و لازمه تکلیف اختیار می‌باشد. حتی در قرآن صفت تکلیف در مورد ملائکه و انسان به یک معنا به کار می‌رود؛ مگر این که بگوییم مراحل اختیار در آن‌ها احتمالاً متفاوت است؛ یعنی قوه اختیار را در انسان قویتر بدانیم.

به هر حال به مقتضای آیه مذکور (احزاب/۷۲)، قبول مسئولیت انسان در پذیرش امانت الهی، به هر معنا که باشد، مخصوص انسان و از کمالات او معرفی شده و لذا نمی‌تواند ملهم مذمت انسان باشد؛ زیرا انسان به پیشنهاد الهی بود که این مسئولیت را پذیرفت و لذا ظلوم و جهول نمی‌تواند حاوی بار مذمت او باشد؛ گویان که برخی مفسران آن را به معنای ذم گرفته‌اند. (ملاصدرا، ص ۶۲)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان پس از بیان اختلاف نظر مفسران در معنای امانت و حمل آن، می‌فرماید: امانت عبارت از ولایت الهی و طلب کمال به حقایق دین حق از طریق علم و عمل است. (علامه طباطبایی، ج ۱۶، ص ۴۵۳-۴۴۶)

فخر رازی در تفسیر کبیر ضمن نقل اقوال مختلف، قولی را نیز آورده که جمله ظلوماً جهولاً را به تبیین تصور ملائکه نسبت می‌دهد که آدم را ظلوم و جهول دانسته و لذا به خلقت او اعتراض داشتند. ولی همین موجود ظلوم جهول تکلیفی و امانتی را از جانب خداوند پذیرا شد که هیچ موجود دیگر حاضر به پذیرش آن نبود؛ چه، هیچ موجود دیگری صلاحیت حمل آن را نداشت. (رازی، ج ۲۵، ص ۲۳۷-۲۳۴) بنابراین آیه آخر سوره احزاب همانند آیات سوره تین است که می‌فرماید:

لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ثم رددناه اسفل سافلين الا الذين آمنوا (تین/۴-  
۳): ما انسان را در نیکوترین تقویم آفریدیم و سپس او را به اسفل سافلین برگرداندیم  
جز آنان که ایمان آوردند.

پذیرش و تحمل امانتی که همه موجودات از قبول آن سر باز زدند، بدین جهت  
بود که انسان می دانست که خداوند عرضه کننده آن است و خود خداوند در عین  
ظلم و جهول بودن انسان به او کمک خواهد کرد و از طریق غفران و رحمت  
بی پایان خود آن را جبران خواهد کرد؛ چه، خداوند خود وعده داده است که  
امانتدار را در حفظ امانت کمک می کند: و من یتوکل علی الله فهو  
حسبه. (طلاق/۳)

اجمالاً از مجموع آیات فوق نتیجه می شود که نه تنها انسان می تواند با همه  
ناتوانی خویش به مقامی برسد که فرشتگان توانایی وصول به آن مقام را ندارند،  
بلکه انسان گل سرسبد مخلوقات و مورد کرامت ویژه الهی است.

### انسان و خلقت او در تورات

جریان خلقت آدم هرچند در تورات نیز آمده و در این کتاب نیز بشر موجودی  
بزرگ معرفی شده است، اما میان ترسیم تورات از خلقت آدم و ترسیم قرآن  
تفاوت های زیادی وجود دارد: اولاً در تورات مخالفتی از جانب فرشتگان با  
خلقت آدم ابراز نشده و سخنی از خلیفه و جانشین گذاشتن در روی زمین مطرح  
نیست و جریان سجده فرشتگان بر آدم نیز نقل نگردیده، بلکه این کتاب مقدس  
می گوید: خداوند اراده کرد برای آدم همیشه در بهشت زندگی کند اما به خاطر  
خطایی که آدم و حوا انجام دادند و از درخت معرفت نیک و بد خوردند و  
احتمال می رفت که از درخت خلد نیز بخورند، خداوند آنان را از بهشت اخراج

کرد. همچنین در تورات سخن از برتری علمی انسان بر فرشتگان به میان نیامده بلکه برعکس علم انسان و آشنایی با نیک و بد را علت اخراج او دانسته است. اما در عین حال مواردی از کتاب تورات بیانگر مقام ارجمند بشر به عنوان آینه خدانمای می باشد و به حقیقت تورات نیز مقام شامخی را برای انسان در پیشگاه خداوند به عنوان برترین موجود در عالم هستی قائل است. به عنوان نمونه، در سفر پیدایش می خوانیم:

خداوند فرمود: ما انسان را به صورت خودمان و شبیه خود می سازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و حیوانات و همه زمین و همه جنبندگان که بر زمین در حرکتند مسلط شود آنگاه خداوند انسان را مطابق صورت خود آفرید و آنها را به صورت زن و مرد درآورد و ایشان را برکت داد و فرمود بارور و کثیر شوید و زمین را پر کنید و بر ماهیان دریا و پرندگان سماء و بر هر حیوان جنبنده ای که در زمین است حکومت کنید و خداوند فرمود که من به شما بخشیدم هر گیاهی را که بر زمین می روید و هر درختی را که میوه می دهد، تا برای شما غذا بوده باشد و برای حیوانات زمین و مرغان آسمان و هر جنبنده ای در روی زمین که دارای نفس زنده است گیاهان سبز را بخشیدم تا غذای آنان باشد و چنین شد. (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر تکوین، آیه ۱۶ از فصل دوم تا آیه ۷ از فصل چهارم)

در این عبارات هر چند تعبیرات ارزشمند قرآن کریم در گفتگوی خدا و فرشتگان و تصریح به برتری انسان بر فرشتگان و اعتراف آنان به این برتری به صورت سجده بر آدم و... به چشم نمی خورد، اما از نظر محتوا با مفاهیم قرآنی در تضاد نبوده بلکه مؤید آن است؛ چه، تعبیر خداوند مبنی بر این که در صدد هستیم موجودی شبیه خود بیافرینیم تا بر دریا و خشکی و بر همه موجودات دیگر فرمانروایی یابد و همه موجودات مادون در ملکیت او قرار گیرد و میوه های

خوب اشجار مأكول اوست و گیاهان مأكول حیواناتی باشد که خود به نوعی متعلق به انسان هستند - همه - تعابیری است بس ارجمند که بر شخصیت والای انسان دلالت دارد و قرآن کریم نیز با تعابیر دیگری آن را حکایت نموده و مقام شامخ بشریت را می ستاید:

و لقد کرما بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً (بنی اسرائیل/ ۷۰): ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را بر دریا و خشکی مسلط ساختیم و از بهترین و پاکترین مواهب خویش آن‌ها را روزی دادیم و بر بیشترین مخلوقات خود ایشان را برتری بخشیدیم.

این آیه شریفه در حقیقت حاکی از همان هدفی است که در تورات برای خلقت بشر ذکر شده و خبر از تحقق همان مقصود دارد؛ چنان‌که آیات دیگری از قرآن به نوعی می‌تواند بیانگر وجود ملکوتی و خداگونه بودن انسان باشد؛ چه، قرآن کریم روح بشر را یک روح الهی دانسته که به اراده خداوند در کالبد انسان دمیده شده است:

فاذا سویته و نفخت فیہ من روحی فقعوا له ساجدین (حجر/ ۲۹): پس آنگاه که من کالبد انسان را فراهم آوردم و از روح خودم در او دمیدم شما فرشتگان باید او را سجده نمایید.

این تعبیر درحقیقت با تعبیر تورات مبنی براین که خداوند انسان را به صورت خویش آفرید تفاوت چندانی ندارد و می‌تواند هر دو تعبیر ناظر به یک معنا تلقی شود. مهم‌ترین که قرآن کریم در موارد بسیاری آسمانی بودن و جامعیت تورات را ستوده و آن را مرجع تفسیر انبیاء و پیامبران زیادی دانسته است:

انا انزلنا التوراة فیها هدی و نور یحکم بها النبیون الذین اسلموا للذین هادوا و الریانون و الاحبار بما استحفظوا من کتاب الله و کانوا علیه شهداء... (مائده/ ۴۴): ما

تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور بود، هدایت به سوی حق و نور و روشنایی برای برطرف کردن تاریکی‌های جهل و نادانی. به همین جهت پیامبران الهی که در برابر فرمان حق تسلیم بودند، همگی بر طبق آن برای یهود حکم می‌کردند و بلکه علمای بزرگ یهود و دانشمندان باایمان و پاک بر طبق آنچه از کتاب آسمانی به آن‌ها سپرده شده بود و بر آن گواه بودند داوری می‌کردند....

### احادیث نبوی و بیانات اهل بیت

تعبیر تورات در مورد الهی و خداگونه بودن انسان هرچند عیناً در آیات قرآن کریم نیامده ولی در احادیث نبوی و گفتار معصومین این معنا تصریح گردیده و مقصود از آن نیز توضیح داده شده است. شیخ کلینی (ره) در اصول کافی از امام پنجم، باقرالعلوم، چنین آورده است:

گروهی از راویان، از محمدبن خالد از پدرش از بحر از ابی ایوب خراز از محمدبن مسلم نقل کرده‌اند که از امام محمدبن علی (ع) پرسیدم که اهل سنت روایتی دارند از پیامبر (ص) که خداوند آدم را به صورت خودش آفریده است: «ان الله خلق آدم علی صورته.» امام (ع) پاسخ دادند که مقصود از صورت، شکل و قیافه‌ای است که خداوند آن‌را آفریده و برگزیده است و ترجیح داده از میان همه صور، آدم بدان گونه باشد و اضافه شدن این صورت به خداوند متعال، همانند اضافه کعبه و روح به خداوند است و لذا می‌فرماید خانه من و روح من. (کلینی، ج ۱، ص ۲۳۸؛ و نیز شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۲۰)

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه و محی‌الدین عربی در فصوص‌الحکم و فتوحات مکیه و... همگی به این حدیث که در کتب صحاح اهل سنت از پیامبر اکرم (ص) نقل گردیده اشاره کرده‌اند: «ان الله خلق آدم علی صورته.» مولانا نیز در کتاب مثنوی می‌گوید:

خلق ما بر صورت خود کرد حق      وصف ما از وصف او گیرد سبق  
چون که آن خلاق شکر و حمد جوست      آدمی را مدح جویی نیز خوست  
رهبر کبیر انقلاب اسلامی (ره) در کتاب *اربعین* روایت شیخ کلینی در کافی را  
به عنوان حدیث سی و ششم شرح فرموده و می گوید:

صدر این حدیث یعنی جمله «خلق الله آدم علی صورته» از احادیث مشهور زمان ائمه  
(علیهم السلام) تا زمان ما بوده و همیشه در کتب شیعه و اهل سنت بدان استشهاد شده و  
امام باقر(ع) نیز در حدیث فوق صدور آن را تأیید فرموده، متهی برای آن که شبهه تجسم  
پیش نیاید معنا و مقصود آن را بیان فرموده اند. (امام خمینی، ص ۳۶)

این حدیث را شیخ صدوق(ره) نیز در *عیون اخبار الرضا* از امام هشتم(ع) نقل  
کرده و آن حضرت نیز برای این که راوی تحمل معنای آن را نداشته آن را صرف  
فرموده به حدیثی که سابقه داشته باشد تا شنونده توهم کند که مراد از ضمیر در  
«صورته»، آدم ابوالبشر می باشد.

جالب این که امام (ره) سخن مجلسی را که روایت امام باقر(ع) را حمل بر تقیه  
فرموده، بعید دانسته و برعکس می کوشد روایت دوم، یعنی روایت شیخ صدوق  
از امام رضا(ع) را بر تقیه حمل نماید؛ چه، در بعضی روایات آمده است: «خلق  
الله آدم علی صورۃ الرحمن»؛ و این کمترین تناسبی با حدیث شیخ صدوق در  
عیون اخبار الرضا ندارد. آن گاه امام (ره)، گذشته از این که حدیث مذکور را روایتی  
مشهور از صدر اسلام تاکنون دانسته و به صحت آن معتقد است، می فرماید: «بر  
فرض که این حدیث از پیامبر(ص) صادر نشده باشد، از نظر معنا مضمون آن در  
احادیث دیگر مستتر است» (امام خمینی، ص ۳۶) و در چند صفحه بعد می نویسد:

فالله تعالی خلق الانسان الكامل و آدم الاول علی صورته... خداوند انسان کامل یعنی  
آدم ابوالبشر را صورت جامع خویش و آینه اسماء و صفات خود قرار داد؛ چنانکه شیخ

کبیر(محلّ الدین عربی) می‌گوید همه آنچه در صورت خداوند از اسماء موجود بود در صورت انسانی فراهم آمد و آدم مرتبه احاطه به اسماء را دارا شد و به همین جامعیت آدم بود که خداوند با ملائکه احتجاج فرمود که و علم آدم الاسماء کلّها ثم عرضهم علی الملائکه. از این بیان معلوم شد نکته اختیار و اصطفاء حق تعالی صورت جامعه انسانی را در بین سایر صور مختلفه و سایر اکوان و سرّ تشریف حق تعالی آدم را بر ملائکه و تکریم او از میان سایر موجودات و نسبت روح او به خودش در آیه «و نفخت فيه من روحي».(امام خمینی، ص ۶۳۶)

حاصل این‌که مضمون عبارات تورات در مورد چگونگی خلقت انسان و خداگونه‌بودن و اشرف مخلوقات‌بودن او در قرآن کریم و احادیث نبوی نیز تأیید شده و مسلمانان و مسیحیان نیز همانند پیروان تورات به خداگونه‌بودن انسان و مظهر اتمّ الهی در مجموعه آفرینش‌بودن او اعتقاد دارند.

مسترهاکس در قاموس کتاب مقدس می‌نویسد:

در سفر پیدایش تورات آمده: خداوند انسان را به صورت خود آفرید و مقصود این است که انسان را در تقوی و تقدس و سایر صفات که برای او ممکن است مثل خود آفرید و به‌همین جهت در «کو: ۳: باب ۱۰» گفته شده است که مسیح صورت خداست و در «کو: ۱۵» آمده یعنی تماماً مثل او می‌باشد زیرا که او نیز از جوهر حضرت الهی است. (مسترهاکس، ذیل واژه صورت)

او همچنین توضیحاتی را به عنوان شرحی بر مطالب تورات به تفصیل آورده و از جمله می‌نویسد:

باید دانست که مردم اولاً از یک خون و یک اصل بوده‌اند لیکن بعد از آن به طوایف عدیده منقسم شده و هریک از دیگر به واسطه قامت و هیأت و رنگ و چهره و زبان و دین تفاوت کلی دارد و هریک از این طوایف در هر جا که مشیت ازلی قرار گرفته است سکنی گزیده اما کیفیت و ماده خلقت انسان بدین صورت است که حق تعالی او را از

خاک زمین برگرفته و وی را در عدالت و تقدس شبیه خود آفرید و شوق ادبی و روحانی و قوای عقلیه را در او به وجود آورد.

در لسان عبرانی لغات بسیاری می‌باشد که افاده معنای انسان را می‌نماید و اصلاً هم برای همین وضع شده است تا دلالت بر اصل و هیأت و عناصر او بنماید. (مسترهاکس، ص ۱۱۴)

مسترهاکس درباره آیه ۷ از فصل ۲ سفر آفرینش می‌گوید:

این‌که در بینی او روح حیات دمید، مقصود نه آن است که فی‌الحقیقه به واسطه دهان روح حیات را در وی دمید بلکه قصد از مضمون آیه آن است که خداوند قوای عقلی و روحی را با نفس زنده او قرین فرمود و چون خدایتعالی انسان را در تقدس و عدالت به صورت خود آفرید، شریعتی برای او قرار داده، امر فرمود که نباید از آن تجاوز نماید... لکن هواهای نفسانی و تجربیات شیطانی بر او دست یافته او را به مخالفت و تجاوز از شریعت اقدس الهی واداشت و بدین‌وسیله غضب خداوندی بر او افروخته، خوشبختی و فرج دائمی خود را گم کرد. (مسترهاکس، ص ۱۱۴)

و لباس تقدس و عدالت به ناپاکی آلوده گشته از خالق خود دور افتاد (چه نسبت خاک را با عالم پاک!) و به تدریج طبایع او به شرارت و شیطنت مایل گردید و نسل بعدنسل در اولاد و اعقاب او نیز سرایت نمود. بدین‌وسیله همگی انسانها جز دو نفر سزاوار مرگ گردیدند.

ناچار انسان تا امروز در پی آن می‌باشد که شأن و طبیعت خود را ترقی داده، به حالتی اعلا تر از حالت حالیه‌اش برسد و آن معلق بر این امر است که خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی اندیشه دوست دارد و همسایه خود را نیز چون خود محافظت نماید.

لکن چون انسان ضعیف و تحت تجربیات بسیار واقع شده است، بسا می‌شود که از این شریعت مقدس تجاوز بنماید؛ زیرا اگر در بدو الامر از شریعت اقدس الهی تجاوز ننمودی، هرآینه زشتی گناه را فهمیده به‌هیچ‌وجه من‌الوجه مرتکب آن نگشتی بلکه



می‌توان گفت که نقش شریعت وی را از ارتکاب شرارت و شیطنت بازمی‌داشت. لهذا خداوند متعال فرزند یگانه خود عیسی مسیح را فرستاد تا بنی‌نوع بشر را از گرداب معاصی نجات بخشد. پس وی به دنیا آمده، برحسب شریعت اقدس الهی رفتار نموده و در تحت عقاب تجاوز آن واقع شده، بدین وسیله ما را با خدا صلح داده و راه را برای هر «عاصی تائبی» آماده نمود که بدان وسیله به خداوند نزدیکی جسته و بدان سعادت ابدی و فرج دائمی نائل گردد. و این منجی بدین دنیا نیامد که فقط آمرزش گناهان را برای ما بطلبد بلکه بعد از صعود خود روح تسلی‌دهنده را نیز به ما فرستاد تا همواره ما را تجدید نموده، اقدام ما را در راه نجات مستحکم و ثابت گرداند و او خود همواره در حضور پدر ما را شفاعت می‌فرماید. پس با وجودی که بنی‌نوع بشر سعادت ابدی خود را گم کرده از شباهت خالق خود خارج شدند، عمل خدا باز ایشان را برای نیل به آن سعادت لایق و سزاوار نمود لکن در صورتی که به عیسی که شفیع واحدی در میانه خدا و انسان است ایمان آورند و فی‌الحقیقه توبه حقیقی نموده قلباً گناه را مکروه دارند. و چون این به جا آورده شد، ایشان نه‌تنها از زیر یوغ گناه آزاد می‌شوند بلکه به فیض مجانی غیرمحدود پسران خدا خوانده شده وارثان خدا و مسیح محسوب می‌شوند. پس بنی‌نوع بشر «من البدو الی الختم» در حالت شقاوت و بدبختی و تجارب و موت می‌باشند لکن چون از این دار فانی به سرای باقی نقل نمودند، هرکس به موافقت اعمالش داوری خواهد شد. کسانی که گناهانشان آمرزیده در محبت حق تعالی ثابت‌قدم بوده‌اند، در ملکوت سماوی داخل و به سعادت ابدی و فرج دائمی نائل خواهند گردید؛ اما اشرار، یعنی کسانی که وسایط خلاص را مهمل و مجمل دانسته آنها را ترک نمودند، به شقاوت و عذاب ابدی داخل خواهند شد. (مسترهاکس، ذیل واژه «مسیح»)

### اشتراک ریشه‌ای انسان‌ها و فرزند یک پدر و مادر بودن آنها

قرآن کریم و تورات از این نظر نیز اشتراک دارند که همه انسان‌ها را از یک پدر و مادر و - بالطبع همانگونه که قرآن می‌فرماید - برادران یکدیگر می‌دانند.

کتاب مقدس صراحتاً اعلام می‌دارد که تمام انسان‌ها از یک زن و مرد به وجود آمده‌اند:

پس خدا آدم را به صورت خود آفرید و ایشان را نر و ماده آفرید و خدا ایشان را برکت داد و خدا به ایشان گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بر هر حیوان جنبه‌ای که در زمین است حکومت کنید. (کتاب مقدس، عهدعتیق، باب ۱ سفر پیدایش، آیه ۲۷ و ۲۸ - نقل از تیسن، ص ۱۵۳)

نیز در باب دوم آمده است:

خداوند آدم را از خاک زمین سرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد. و خداوند خوابی گران بر او مستولی ساخت تا بخفت و یکی از دنده‌هایش را برگرفت و گوشت جایش را پر کرد و خداوند آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و ویرا نیز آدم آورد. (کتاب مقدس، عهدعتیق، باب ۲ سفر پیدایش، آیه ۷ و ۲۲ - نقل از تیسن، ص ۱۵۳)

یا در باب سوم می‌خوانیم:

و آدم زن خود را حوا نام نهاد؛ زیرا که او مادر همه زندگان است. (کتاب مقدس، عهدعتیق، باب ۳، آیه ۲۰ - نقل از تیسن، ص ۱۵۳)

و در باب نهم می‌گوید:

و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند سام و حام و یافت بودند... اینانند پسران نوح و از ایشان تمامی جهان منشعب شد. (کتاب مقدس، عهدعتیق، آیه ۱۸ و ۱۹، باب ۹)

در حالی که قرآن کریم با عباراتی نغز و موجز همه مطالب فوق را به صورت جامع‌تر بیان داشته و می‌فرماید:

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر. (حجرات / ۱۳): ای مردم ما همه شما را از یک زن و مرد آفریدیم و آن‌گاه بر شعبه‌ها و قبائل بسیار منشعب ساختیم تا یکدیگر را

بشناسید؛ و بدانید که گرامی‌ترین شما در پیشگاه خداوند پرهیزگارترین شما خواهد بود و خداوند آگاه و از همه امور خیر دارد.

پرواضح است که انشعاب همه بشریت از یک پدر و مادر و بازگشت همگی به اصل واحدی که آنها را برادر یکدیگر می‌داند خود از عوامل یگانگی و وحدت ملتها و افراد بشر بوده و توجه به این واقعیت می‌تواند خودمحوری‌ها و برتری‌جوییها و انحصارطلبی‌های غلط را اصلاح نماید.

حاصل این‌که همه پیروان ادیان الهی اعم از اسلام و مسیحیت و یهودیت و... بر الهی‌بودن خلقت بشر و مظهریت او از اسماء و صفات حق تعالی اتفاق نظر داشته و دارند و بر این باورند که انسان‌ها برای این آفریده شده‌اند که در مسیر تکامل درجات قرب الهی را بپیمایند؛ تا حقیقت « انا لله و انا الیه راجعون » در واقع تحقق یابد.

بنابراین چنین موجودی فطرتاً حق‌طلب و خیرخواه خود و دیگر مخلوقات اعم از انسان و حیوان بوده و به مقتضای آفرینش الهی خویش از بدی‌ها و مفسد اخلاقی نفرت دارد و قهراً چنین موجودی برای حرکت به سوی کمال به چیزی جز آگاهی و رفع موانع از مسیر تکامل خود نیاز ندارد و چنانچه علم و آگاهی او کمال یابد و موانع وصول به کمالات انسانی از سر راه او برداشته شود، میل و انگیزه فطری او به سعادت کافی است تا او را در خدمت فرد و جامعه قرار دهد و با همنوعان خویش در مسیر وصول به کمالات انسانی تعاون و همکاری داشته باشد؛ به‌دیگرسخن، انسان‌ها برای وصول به کمالات مادی و معنوی لازم نیست که به خشونت متوسل شده و یا عقاید خود را بر دیگران تحمیل نمایند؛ «لا اکراه فی الدین» (بقره/۲۵۶)؛ و به‌همین جهت مصلحان جوامع بشری وظیفه دولت‌ها را

در بالابردن سطح دانش و رفع موانع و ضرورت‌های فردی و اجتماعی خلاصه کرده‌اند.

علی(ع) در نهج‌البلاغه در خصوص حقوق متقابل دولت و مردم می‌فرماید:  
اما حاکم علی فالنصیحه لکم توفیر فیکم علیکم و تعلیمکم کیلا تجهلوا و تأدیبکم  
کیما تعلموا... ( نهج‌البلاغه ، خطبه ۳۴): ای مردم مرا بر شما حقی است و شما را بر من  
حقی. حق شما بر من آن است که خیرخواهی را از شما دریغ ندارم و بهره‌ اقتصادی شما  
را بالا ببرم و بر آگاهی و دانش شما بیفزایم تا در جهل نمانید و شما را ادب آموزم تا  
آگاه شوید.

### هابیل وقابیل در تورات

داستان هابیل و قابیل (یا قاین؛ به تعبیر تورات) که در قرآن و تورات  
باندک تفاوتی آمده از جمله موارد بزرگداشت بشر در این دو کتاب مقدس به  
شمار می‌آید. هنگامی که قابیل برادرش هابیل را می‌کشد، خداوند این عمل او را  
معادل کشتن نیمی از بشریت تلقی کرده، آن را نسل‌کشی معرفی می‌کند.

حواً به قاین حامله شد و پس از او هابیل را به دنیا آورد. هابیل شبان بود و قاین کشاورز.  
اتفاقاً یک‌بار قاین از میوه زمینش هدیه‌ای و هابیل نیز از بهترین گوسفندانش قربانی به  
پیشگاه خداوند آورد و پروردگار قربانی هابیل را پذیرفت و به قربانی قاین نظر نکرد.  
قاین از این مسئله به خشم آمد... و پس از گفتگو با برادرش هابیل، او را کشت.  
پروردگار از قاین پرسید که برادرت کجاست. او پاسخ داد که نمی‌دانم زیرا نگهبان او  
نبوده‌ام. پروردگار به او فرمود چه کرده‌ای که اینک خون‌های برادرت به سوی من فریاد  
می‌کنند و اکنون تو لعنت‌شده در زمین می‌باشی... ( تورات ، سفر پیدایش، باب ۴، آیات ۱

درباره «خونهای برادرت» مفسران تورات گفته‌اند که هرچند قاین تنها یک نفر را کشته بود ولی او با این کار خود در واقع همه افرادی را که ممکن بود از نسل هابیل در طول تاریخ متولد شوند نابود ساخته بود و به همین علت خداوند به او فرمود اینک خون‌های برادرت فریاد می‌کنند.

خداوند به قاین فرمود: این آواز خونهای برادر توست که از زمین به سوی من فریاد می‌کنند. در سفر پیدایش باب ۴، آیه ۱۰ تورات گفته نشده «خون برادرت» بلکه «خون‌های برادرت» ذکر شده، به معنای خون او و خون اولاد و اعقاب او. به همین جهت آدم ابوالبشر در آغاز خلقت به صورت یک فرد آفریده شد تا به ما این درس را بیاموزد که هرکس جانی را تباه سازد و او را هلاک کند، تورات در حق او چنین حکم می‌کند که گویی همه جهانیان را نابود کرده است و هرکس که جان کسی را از نابودی نجات دهد به مثابه آن است که همه جهانیان را نجات داده باشد. (راب، ص ۳۱۳)

### هابیل و قابیل در قرآن کریم

قرآن کریم به حکم آن‌که مهیمن بر کتب آسمانی پیش از خود می‌باشد، بسیاری از داستان‌های تورات را احیاء کرده است و در مواردی خطاهای عمدی یا غیرعمدی مستحدث در تورات را اصلاح نموده، در بسیاری از موارد نیز حکایات فاقد پیام آن‌را با پیامهای سازنده و نویدبخش تکمیل فرموده است. از جمله این حکایات، داستان هابیل و قابیل می‌باشد که در سوره مائده (آخرین سوره قرآن از نظر نزول آیات) به صورت جالبی روایت شده است:

«واتل علیهم نبأ بنی آدم...»: برای آن‌ها سرگذشت دو پسر آدم را متذکر باش هنگامی که آن دو قربانی کردند و قربانی یکی پذیرفته و قربانی دیگری پذیرفته نشد، پس آن‌گاه به برادرش گفت تو را خواهم کشت. برادرش به او گفت این خداوند است که تنها از

پرهیزگاران می‌پذیرد ولی بدان که اگر تو دست به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی، من دست به سوی تو دراز نخواهم کرد؛ چه، از پروردگار عالمیان وحشت دارم و من امیدوارم که تو با کشتن من گناهان مرا نیز به اضافه گناهان خود به عهده بگیری و به خاطر این عمل وارد جهنم شوی؛ زیرا سزای ظالمان همین است .

اما قایل را هوای نفس به کشتن برادر فرمان داد و او نیز برادر را کشت و با کشتن او بر خویش ستم کرد و هنگامی که سرگردان بود و نمی‌دانست جنازه برادر را چگونه پنهان کند خداوند کلاغی را فرستاد که زمین را می‌کند، تا به او بفهماند که چگونه جسد برادر را در خاک دفن نماید. قایل که چنین دید ناله کرد و گفت: وای بر من که از این کلاغ نیز عاجزترم و آن‌گاه از کاری که کرده بود سخت پشیمان شد. (مائده/۳۱-۲۷)

آن‌گاه قرآن کریم می‌فرماید:

به‌همین جهت بود که ما بر بنی‌اسرائیل تشریح کردیم که هرکس جانی را نابود سازد بدون این که مرتکب قتلی یا موجب فساد در زمین شده باشد [ از نظر گناه ] همانند آن است که همه بشریت را نابود ساخته است و هرکس جانی را از خطر برهاند [ از نظر ثواب ] همانند آن است که همه مردم را از مرگ رهانیده باشد.... (مائده/۳۲)

حکایت قرآن از سرگذشت هابیل و قایل، تفاوت‌های جالبی با آنچه در تورات آمده، دارد؛ چه، در حکایت قرآن سخنی از گفتگوی مستقیم قایل با خداوند مطرح نیست بلکه در قرآن، هم مخاطب و هم پاسخ‌دهنده قایل، همانا برادرش هابیل می‌باشد که باعث شده حکایت قرآن در قیاس با تورات که می‌گوید: «خداوند به قایل گفت چه کرده‌ای...» زیباتر و طبیعی‌تر نماید.

اما در کل باید گفت: این دو منبع بزرگ احکام الهی، علی‌رغم برخی تفاوت‌های جزئی از قبیل آنچه ذکر شد، نتیجه واحدی را بیان داشته‌اند و هر دو منبع به اهمیت خون بشر اشاره کرده و آثار خطرناک قتل نفس و عکس‌العمل متناسب در برابر این جرم را بیان کرده‌اند.

کتاب *تورات* و تفسیر آن - یعنی کتاب *تلمود*؛ که اکثریت یهودیان آن را به عنوان «میشنا» (یا «مثنی» در زبان عربی) به عنوان نسخه شفاهی *تورات* می‌شناسند - کشتن یک انسان را همانند کشتن همه بشریت تلقی نموده است، خواه این مقتول زن باشد یا مرد، کودک باشد یا بالغ، سیاه باشد یا سفید. قرآن کشتن انسان را تنها در صورتی مجاز دانسته است که او مرتکب قتلی شده و یا امنیت را از مردم سلب نموده باشد. همچنین نجات یک انسان و رهانیدن او از مرگ را همانند نجات بشریت دانسته است؛ با این استدلال که همه بشر در آغاز آفرینش جز یک تن - که حضرت آدم باشد - نبوده و همگی آن‌ها از این یک تن پدید آمده‌اند؛ چرا که گفته می‌شود حوا، همسر آدم، نیز از باقیمانده گل او و یا از پهلوی چپ او آفریده شده است؛ بنابراین از آن‌جا که اگر کسی حضرت آدم را در آغاز آفرینش می‌کشت، در واقع همه بشریت را نابود ساخته بود، قابیل نیز باید پاسخگوی همه خونهایی باشد که امکان پدیدار شدن آنها از نسل هابیل وجود داشت.

این مطالب که عیناً در قرآن کریم با روشی زیباتر و آموزنده‌تر حکایت شده، بیانگر حرمت خون انسان و عظمت گناه کسی است که فردی را بی‌آنکه مرتکب قتل یا فساد شده باشد بکشد. این مسأله نشانگر آن است که جان و امنیت بشر در پیشگاه خداوند بسیار حائز اهمیت می‌باشد و خداوند در شرایع خویش هرگونه تعدی به این مسائل بشری را شدیداً تقبیح کرده و مجازات بسیار سختی را برای خلافکاران وعده می‌دهد.

چه در متن *تورات* و چه در قرآن، این احترام به خون انسان و عظیم‌شمردن گناه ناشی از ریختن آن به هیچ قیدی از قبیل عقیده، نژاد، زبان، جنس، سن، رنگ، سلامت و... مقید نشده و لذا می‌توان گفت آیات فوق اولین و جامعترین

لایحه حقوق بشر را تبیین می‌کند که بی‌شک لایحه جهانی حقوق بشر که امروز مطرح است از نظر منابع خود، وامدار شرایع الهی تورات و قرآن می‌باشد و قهراً از اعتبار لازم برخوردار است؛ لذا باید گفت: افتخار این اندیشه و فکر پیش از آن که به نام طرفداران تفکر پروتستان ثبت گردد، باید به حساب تورات و قرآن گذاشته شود که جهان و انسان را مخلوق خدای واحد و اقدام بشر را ناشی از اراده الهی دانسته‌اند.

اما شگفت‌آنکه با وجود همه این آیات الهی و تأکید پیامبران خدا بر فضیلت خدمتگزاری به خلق خدا، پیروان ادیان الهی در طول تاریخ جنگهای خانمان‌سوز فراوانی را رقم زده‌اند که حتی از منکران توحید نیز نظایر آن مشاهده نشده است. بدیهی است نباید این انحرافات و جنایات را معلول انگیزه فطری پیروان آیین توحید به حساب آورد؛ همه انسان‌ها فطرتاً از ظلم و جنایت بیزارند بلکه اولین و مهمترین عامل این خونریزی‌ها را باید تفاسیر غلطی دانست که متأسفانه به هر دلیل مطرح می‌گردد و انشاءالله در مباحث آتی از علل و عوامل پیدایش این بینش انحصارگر و تفرقه‌انگیز بحث نموده و اثبات خواهیم کرد که این گرایش معلول هیچ فکر منطقی نیست بلکه پایه آن بر اوهامی از قبیل برتری‌های نژادی و عدم احترام به افکار و عقاید دیگران می‌باشد.

فطرت اصیل انسان و نیز همه مکاتب اخلاقی، خلاف این معنا را اقتضا دارند و اصول حقوق بشر و کرامات انسانی را نه تنها ادیان الهی بلکه همه مکاتب غیرالهی تأیید می‌کنند.

رنه کامین امیکورم در سخنرانی خود در پنجم مارس ۱۹۷۱ در مجمع ملل خاطر نشان کرد که در گزارش تهیه‌شده در سال ۱۹۶۰ برای سازمان ملل، همه



مذاهب، عقاید و اصول اخلاقی به مثابه اصلی مطرح شده‌اند که لزوم معاونت تمامی افراد بشر را می‌طلبد. همچنین در کنفرانس توکیو تأیید شده است که علاوه بر مسیحیت، سایر ادیان نیز در راه به‌ثمررساندن اصول حقوق بشر تلاش می‌کنند. این کنفرانس در اوت ۱۹۷۰ درباره مسأله خلع سلاح و حقوق بشر در کشور ژاپن تشکیل گردید و در آن ۲۵۰ نفر از طرفداران مذاهب مختلف شرکت داشتند. قطعنامه این کنفرانس اعلام می‌کند که بین صلح جهانی و رعایت حقوق بشر ارتباط ناگسستنی وجود دارد و دولتهایی را که برخلاف اصول اعلامیه حقوق بشر، صلح جهانی و رعایت حقوق بشر را نادیده می‌گیرند، محکوم می‌کند و همچنین ایجاد سازمان جهانی و منطقه‌ای را برای به‌ثمررساندن مفاد این اعلامیه توصیه می‌کند.

مسیحیان حقوق بشر را با این آیه از انجیل موافق یافته‌اند که می‌گوید: «با دیگران کاری مکن که دوست نداری آنان درباره تو چنان کنند» و همین‌طور یهودیان نیز آن را با نظرات موجود در «ده فرمان» کتاب تورات تطبیق می‌دهند. (ابراهیمی و رکیانی، ص ۲۳۶)

### انسان از دیدگاه دیگر مکاتب

از آنچه گفته شد، پیش‌ازهرچیز این نتیجه به دست می‌آید که منابع مقدس مورد قبول نیمی از جمعیت جهان (یعنی جمعیتی قریب سه میلیارد نفر) انسان را موجودی الهی و برترین موجود در پیشگاه خداوند می‌داند و لذا قهراً انتظار

می‌رود این جمعیت عظیم، خود، به حقوق بشر پایبند بوده و آن را مراعات نمایند.

خوشبختانه دیگر مکاتب الهی و غیرالهی نیز در اصل این معنا که بشر برترین موجود کره خاکی و دارای رسالتی ارجمند می‌باشد و هر فرد انسانی باید در خدمت انسان‌های دیگر و بلکه همه موجودات دیگر باشد، با پیروان قرآن و تورات نظر موافق و یکسان دارند. به‌عنوان مثال در آیین زردشت نیز که به اعتقاد بسیاری شریعتی الهی است و یا ریشه الهی دارد، علی‌رغم آن‌که متأسفانه در منابع دینی این آیین موجودات به اهورایی و اهریمنی تقسیم شده و موجودات بسیاری حکم اهریمنی و مستحق فنا و نابودی معرفی شده‌اند، خوشبختانه این آیین نیز انسان را یکی از برترین موجودات اهورایی دانسته و ادارهٔ جهان و مبارزه با همه آلودگی‌ها را به عهده او گذاشته است تا با عمل به سه اصل بس ارجمند و همیشه‌جاوید رفتار نیک، گفتار نیک و پندار نیک بهترین شرایط را بر جهان حاکم سازد.

در «هات» دوازده یک تن از پیروان آیین «مزدا» فرمانبرداری و پیروی و پاکدلی خود را باز می‌گویند و برای آن‌که در راه نیک و خوش‌سرانجام پاکی و راستی گامی استوار داشته باشد سوگند یاد می‌کنند.

در این‌جا سخن از ستایش پاکی، راستی، زیبایی، زندگی، آزادگی و نکوهش پلیدی، دروغ، زشتی، خشم و کین است. «مرد مزداپرست» به زبان رسا بازمی‌گوید که اندیشه و گفتار و کرداری نیک دارد و پیوند خویش را با همه دیوان و ناپاکان و دروغ‌زنان می‌گسلد. او با دلی پاک می‌گوید که آزادی، جان و دارایی کسان را گرامی خواهد شمرد و با مردمان جز به نیکی و پاکی رفتار نخواهد کرد. «مرد مزداپرست» به آیینی باور دارد

که آب‌ها، گیاه‌ها، زمین، آسمان، ادیان و چهارپایان را ارج می‌گزارد و هیچ آفریده نیکی را بیهوده و پلید نمی‌داند.

سرانجام در پایان این «هات» می‌بینیم که «مرد مزدپرست» در جهان بشر، هزار سال پیش از این، به این آیین باور دارد که افزار رزم را به یک سو نهاده و آهنگ دل‌انگیز آشتی را در میان آفریدگان مزدا سر داده است. (دوستخواه، اوستا، ص ۱۱۱- از گزارش استاد ابراهیم پوردارد)

دوستخواه می‌نویسد:

من آیینی را باور دارم که به آبها، به گیاهها و به چهارپایان خوب ارج می‌گزارد. آیینی که می‌گوید اهورامزدا چهارپایان و مردان و مردان پاک را بیافرید، آیین «زردشت» را، آیین «کی‌گشتاسب» را یک آیین «فرشوشتر» و «جاماسب» را آیین هر یک از «سوشیانت‌های» راستی‌پرور پاک را. من که مزدپرستم، این آیین راستین را باور دارم. من به زبان رسا بازمی‌گویم که مزدپرست و زردشتیم و این آیین را باور دارم. من اندیشه و گفتار و کردار نیک را باور دارم. من دین راستین «مزدیسنا» را باور دارم که جنگ را براندازد و رزم‌افزار را به گوشه‌ای نهد. و این پاکی که در میان همه دینهایی که هست و خواهد بود، بزرگترین و بهترین و زیباترین است، دین اهورایی زردشتی. همه چیزهای نیک را سزاوار «اهورامزدا» می‌دانم. (دوستخواه، ص ۱۲۹)

همان‌گونه که می‌نگریم، در آیین زردشت نیز همه موجوداتی که مخلوق یزدان هستند و در رأس همه آنها بشر، محترم داشته شده و مردم‌آزاری و خودآزاری و آزار همه جانداران پاک، گناه بزرگ معرفی شده است. بنابراین در این آیین نیز اصل بر دوستی و صفا و صمیمیت انسان‌ها و اجتناب از جنگ و خونریزی بوده و نه تنها کشتن انسان بلکه کشتن حیوانات و نابودی گیاهان اهورایی نیز گناهی بزرگ می‌باشد.

این چیزی است که نه تنها در ادیان الهی و پیروان مکاتب اسلام، یهود، مسیحیت و زردتشت، بلکه در میان همه ملل جهان کم‌وبیش مطرح می‌باشد.

بایر می‌گوید:

هنگامی که نخستین انسان‌ها به شکار جانوران می‌پردازند مورد سرزنش خداوند قرار می‌گیرند و «نیامبه» خدا به آنان می‌گوید: تو ای انسان، راهی را برای زندگی انتخاب کرده‌ای که بسیار زشت است. این جانوران را برای چه می‌کشی؟ اینان برادران تو اند. آنان را مخور، زیرا شما همگی فرزندان من هستید. (بایر، اسطوره/۳۲)

در اسطوره دیگری از مردم «یوروبا» حتی معلولان و ناقص‌الخلقه‌ها مانند نابینایان، گوزپشت‌ها، کرها و افلیج‌ها را مقدس و درخور ستایش و احترام می‌شمارد چون همه مخلوق و فرزندان یک خدا هستند. (بایر، اسطوره ۶ و ۶۵) و در اسطوره «کونو» تأکید می‌کند که نژادهای سفید و سیاه همه برادران یکدیگرند و همه از یک پدر و مادر می‌باشند. (بایر، اسطوره ۲۶)

این درک و دریافت از وجهه جهانی بشر که در جوامع انسانی با اشکالی گوناگون ادامه می‌یابد، چنان‌که گفتیم در اغلب فرهنگ‌ها و اصول اخلاقی و مواد حقوقی، ولو به صورت متفرقه بروز می‌کند.

در اصول مذهب ملت آسه نیز دقیقاً به این نگرش درباره انسان برمی‌خوریم: اصول مذهب آسه (قومی از یهود) این بود که نسبت به تمام افراد بشر رعایت عدالت را بنمایند و به هیچ کس بدی نکنند و از ظلم بری باشند و با زیردستان خود به اعتدال رفتار نمایند و در فرماندهی ملایمت را از دست ندهند و همواره طرفدار حقیقت بوده، خواهان سوده‌های نامشروع نباشند. (منتسکیو، ص ۶۷۶)

منتسکیو در روح‌القوانین در تأکید بر لزوم هماهنگی قوانین با عقاید می‌نویسد: حتی در کشورهایی که مذهب آسمانی وجود ندارد نیز لازم است قوانین مذهبی با قوانین اخلاقی تطبیق شود؛ زیرا مذهب ولو باطل باشد بهترین ضامن امانت و درستی انسان

می‌باشد. مذهب «پگو» در هندوستان با اینکه یک مذهب آسمانی نیست ولی این حسن را دارد که با قوانین اخلاقی تطبیق می‌شود و اصول آن عبارت از این است که مؤمنین هیچ‌کس را به قتل نرسانند و سرقت نکنند و از ناپاکی بپرهیزند و کاری نکنند که باعث عدم رضایت دیگری شود. همین اصول اخلاقی موجب شده این ملت با وجود این که فقیر و دارای نخوت است، رثوف و ملایم شده و نسبت به تیره‌بختان ترحم می‌کند. (متسکیو، ص ۶۷۶)

وی می‌افزاید:

در ادوار گذشته مسلک‌های فلسفی چندی در میان افراد بشر پیدا شد که هر یک از آنها را می‌توان به منزله یک مذهب دانست. در بیان مسالک فلسفی مختلف که در ادوار قدیم به وجود آمد، هیچ یک از آنها برای سعادت نوع بشر بهتر و شایسته‌تر از مسلک فلسفی که «زنون» آن را وضع کرد نبود.

من اگر یک مسیحی نبودم، به جرأت می‌گفتم که از بین رفتن مسلک فلسفی زنون یکی از بدبختی‌های نوع بشر بود. در این مسلک بزرگ، کراهت و نفرت از هیچ چیزی وجود نداشت مگر نفرت‌ها و کراهت‌هایی که بالذاته جزو فضائل خوب و فطری بشر است ... از قبیل عیش و عشرت زیاد و بی‌اعتنایی به درد و رنج و غیره. تنها در میان پیروان این مکتب بود که افرادی بزرگ تربیت می‌شد و مردان شریف به وجود می‌آمد و در سایه این مسلک عالی بود که امپراطوران بزرگ و خوب تربیت می‌شدند.

اگر لحظه‌ای از حقایقی که بر نوع بشر کشف شده صرف‌نظر کنید، خواهید دید در تمام اعصار زندگی، انسانی بزرگتر از «آنتوان»، امپراطور عدالت‌پرور رم، وجود نداشته، حتی «ژولین» آری ژولین نیز به پای او نمی‌رسد؛ به شرط این که تصور نکنید من طرفدار تغییر مذهب مسیحی هستم. او یگانه زمامداری بود که به تمام معنا لیاقت زمامداری نوع بشر را داشت. اما «آنتوان» اصول عالی خود را در زمامداری از فلسفه رواقیان اقتباس کرده بود.

طرفداران مسلک زنون هیچ توجهی به ثروت و عظمت دنیوی و درد و رنج شخصی و عیش و عشرت نداشتند و درعین حال اوقات آن‌ها مصروف این بود که برای سعادت افراد بشر کار کنند و حقوق جامعه را محترم شمارند. آنها عقیده داشتند که فقط برای جامعه به وجود آمده‌اند... (متسکیو، ص ۶۷۸)

در *دائرةالمعارف بریتانیکا* در ذیل «حقوق بشر» چنین نوشته است:

در حال حاضر، منظور از حقوق بشر حقوقی است که از اواخر قرن هیجدهم با انقلاب آمریکا و انقلاب فرانسه مطرح شده است؛ گرچه این فکر که هر فرد بشر دارای حقوقی می‌باشد که تجاوز به آن ممنوع است از زمان‌های بسیار قدیم وجود داشته؛ چنان‌که نمایشنامه «سوفوکل»، شاعر و نویسنده بزرگ یونانی، درباره سرگذشت «آنتی‌گون» و محققان او با کرئون پادشاه وقت، بر این دیدگاه استوار است. (Britanica, Vol. ۱۱۸۳, P. ۸)

### توضیحات

۱. در شماره اول مجله *آینه معرفت* درباره همزیستی مسالمت‌آمیز و بردباری مذهبی و دینی از دیدگاه اسلام با خوانندگان محترم سخن گفتیم. عکس‌العمل و اظهار نظر علاقمندان به این مبحث مختلف بود: عده‌ای به آن با دیده تردید نگریستند و برخی نیز آن را تأیید و نویسنده را مورد تشویق قرار دادند. ضمن احترام به همگان، ترجیح داده شد این مبحث تحت عنوان مبانی فلسفی و کلامی حقوق بشر در ادیان الهی و غیرالهی پی‌گرفته‌شود؛ به این امید که به هدف اصلی مجله که تقریب دیدگاه‌های پیروان ادیان و رفع اختلاف نسبی از میان آنها است نزدیکتر شویم.

۲. امام خمینی (ره) در کتاب *چهل حدیث*، فصلی را می‌گشاید تحت عنوان «در بیان آن‌که آدم مظهر تام الهی و اسم اعظم حق جلی و علاست» و در این فصل از جمله می‌فرماید:

و از اینجا معلوم می‌شود که انسان کامل مظهر اسم جامع و مرآت تجلی اسم اعظم است؛ چنان‌که به این معنا در کتاب و سنت اشاره بسیار شده است: قال تعالی: و علم آدم الاسماء کلها و این تعلیم الهی به تخمیر غیبی «جمع بیدی الجلال و الجمال» نسبت به باطن آدم واقع شد در حضرت احدیت، چنان‌که تخمیر صورت و ظاهر او در عالم شهادت به ظهور «یدی الجلال و الجمال» به مظهریت طبیعت واقع شد. و قال تعالی شأنه: «انا عرضنا الامانه على السموات و الارض» امانت در مشرب اهل عرفان ولایت مطلقه است که غیر از انسان هیچ موجودی لایق آن نیست و این ولایت مطلقه همان مقام فیض مقدس است که در کتاب شریف اشاره به آن فرموده بقوله تعالی: «کل شیء هالک الا وجهه» و در حدیث شریف کافی حضرت باقرالعلوم (ع) می‌فرماید: «نحن وجه الله» و در دعای ندبه است: «این وجه الله الذی الیه یتوجه الاولیاء، این السبب المتصل بین الارض و السماء؟» و این «مثلیت» و «وجهیت» همان است که در حدیث شریف فرماید: «ان الله خلق آدم علی صورته»؛ یعنی آدم مثل اعلای حق و آیت کبری و مظهر اتم و مرآت تجلیات اسماء و صفات و وجه الله و عین الله و یدالله و جنبالله است: هو یسمع و یبصر و یبطش بالله و الله یبصر و یبطش و یسمع به.» این وجهالله، همان نوری است که در آیه شریفه فرماید: «الله نور السموات و الارض» و جناب باقرالعلوم علیه السلام به ابوخالد کابلی در حدیث شریف کافی می‌فرماید: «هم (ای الائمه) و الله نور الله الذی انزل و هم نور الله فی السموات و الارض...» و با جمله انسان کامل که آدم ابوالبشر یکی از مصادیق آن است، بزرگترین آیات و مظاهر اسماء و صفات حق و مثل و آیت حق تعالی است و خدای تبارک و تعالی از مثل و شبیه، منزّه و مبراست ولی ذات مقدس را تنزیه از «مثل» به معنای آیت و علامت نباید نمود. «وله المثل الاعلی ...» (امام خمینی، ص ۶۳۴)

۲. علامه آلوسی در تفسیر روح المعانی در تفسیر جمله « انی اعلم ما لا تعلمون »

می‌نویسد:

مراد از این آیه بیان حکمت در خلافت به ظریفترین وجه و اکمل آن است. گوئیا خداوند فرموده است: من درصدم با همه اسماء و صفاتم ظاهر شوم و این مقصود با خلقت فرشتگان حاصل نخواهد شد؛ چه اینکه من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید؛ زیرا استعداد شما قاصر و لیاقت شما اندک است؛ بنابراین توانایی آنرا ندارید تا همه اسماء و صفات الهی در شما ظاهر شود؛ پس شناخت من بوسیله شما تمام نمی‌شود و جواهر مکنون من بر شما ظاهر نخواهد شد. از این جهت باید موجودی که توانایی او کامل باشد بوجود آید تا محل تجلی من و آئینه اسماء و صفات و مظهر اسماء متقابل من باشد و هرآنچه در ذات من مخفی است را نمودار باشد و به وسیله من بشنود و ببیند و... (آلوسی، ج ۱، ص ۲۲۳)

۳. استاد حسن زاده آملی در شرح فصوص می‌نویسد:

ظلوم است بر نفس خود که منیت اوست و مفنی ذات خود است در ذات حق سبحانه و تعالی و جهول است غیر حق را وفانی است، سوای او را و گوینده لا اله الا الله و نافی غیر و مثبت اله به حقیقت اوست.

این سخن از استاد علامه حسن زاده مشابه تعبیر جالبی است که صدرالمتألهین در بسیاری از آثار خود از جمله رساله اجوبه المسائل آورده است. ملاصدرا می‌گوید:

این امانت عبارت از پذیرفتن فیض الهی بدون واسطه است، از این رو امانت نامیده شد که این فیض الهی از صفات حق تعالی است و هیچکس مالک آن نمی‌شود... و چون هیچ یک از نفوس سماوی و ارواح ارضی و ملائکه الجبال به اشعه نور الهی بطور کامل روشن نبود آنگونه که شایسته بود حق تعالی را شناخت و شایسته حمل امانت الهی نگردید... . انه كان ظلوماً جهولاً زیرا ظالم کسی است که به غیر خود ظلم کند و ظلوم



کسی است که به خود ستم کند و جاهل کسی است که دیگری را نشناسد ولی جهول کسی است که خود را نشناسد... (حسن‌زاده آملی، ص ۱۰۰)

۴. دقیقی شاعر نامدار ایرانی درباره شریعت زرتشت می گوید:

چو یک چندگاهی برآمد بر این	درختی پدید آمد اندر زمین
از ایوان گشتاسب تا پیش کاخ	درختی گشن‌بیخ و بسیارشاخ
همه برگ او پند و یادش خرد	کسی کو چنان بر خورد کی مرد
خجسته پی و نام او زردهشت	که اهریمن بدکنش را بکشت
	(رک به: دوستخواه، آغاز کتاب)

۵. زنون فیلسوف یونانی رواقی که در حدود ۳۰۰ سال پیش از میلاد می‌زیسته است.

## منابع و مأخذ

### قرآن کریم

نهج‌البلاغه. سیدرضی. ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

دوستخواه، جلیل. اوستا. تهران: مروارید، ۱۳۷۰.

مستر هاکس. قاموس کتاب مقدس. تهران: چاپ اساطیر، ۱۳۷۲.

تورات. متن عربی. [بی‌جا]: [بی‌نا]، [بی‌تا].

راب، ا. کهن. گنجینه‌تلمود. ترجمه امیر فریدون گرگانی. [بی‌جا]: زیبا، ۱۳۵۰.

کلینی. اصول کافی. تهران: مکتب الاسلامیه، [بی‌تا].

شیخ صدوق. عیون‌اخبارالرضا. [بی‌جا]: نور، [بی‌تا].

اسلام از دیدگاه ولتر. ترجمه شیخ الاسلامی. تهران: انتشارات جوان و بهمن، ۱۳۵۱

مولوی، جلال الدین محمد بلخی. دیوان مثنوی. حسین میرخانی. تهران: چاپ جاویدان.

امام خمینی. اربعین. (چهل حدیث). تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴.

ألوسی. تفسیر روح المعانی. بیروت: اداره الطباعة المنیریة و احیاء التراث العربی، ۱۹۸۵ م / ۱۴۰۵ ه، چ ۴.

فخر رازی. تفسیر کبیر. بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۵ م / ۱۴۱۵ ه.

ابن ابی الحدید. شرح نهج البلاغه. تهران: نشر نی، ۱۳۷۵.

یسن، هنری. الهیات مسیحی. ترجمه ط میکائیلیان، بی‌جا، بی‌تا، بی‌نا.

ابراهیمی ورکیانی، محمد. درآمدی بر حقوق اسلام. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۶۸.

علامه محمدتقی جعفری. حقوق جهانی بشر. تهران: دفتر خدمات حقوقی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰.

منتسکیو. روح القوانین. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹.

ملاصدرا. اجوبه المسائل. تصحیح و تحقیق دکتر عبدالله شکیبا. تهران: بنیاد

حکمت اسلامی صدرا و موسسه امام خمینی، ۱۳۷۸.

*Encyclopedia Britannica*. Walter Yust (Editor in chief).  
Chicago: Ency Britanica, ۱۹۵۳.